

سنت*

بازیل میچل

سیدحسین عظیمی دخت شورکی**

۱۶۴

خوزه و دانشگاه / ۳۷

مفهوم سنت در الهیات مسیحی، موقعیتی راسخ و در فلسفه جدید، منزلتی بحث‌انگیز داشته است.

سنت در الهیات مسیحی

امانت دینی در ادیان نظیر یهودیت یا مسیحیت، که مبتنی بر وحی تاریخی می‌باشند، باید به صورتی معتبر و موثق، از نسلی از معتقدان به نسل دیگر منتقل گردد. اگر وحی ابتدایی در کتاب مقدس حفظ گردیده است چنین وحیی لازم است مورد تفسیر واقع شود و حدود و ثغورش مشخص گردد. این نیاز تنها در صورتی قابل رفع است که وحی چنان روشن و متمایز باشد که هرکس در هر برهه از زمان و بدون هرگونه واسطه‌ای بتواند آنرا تشخیص دهد و فهم کند. در غیر این صورت به هیأتی مستمر نیازمندیم، که عهده‌دار حفظ سنت به صورت معتبرش بوده و در خاتمه بخشیدن به مشاجرات پیرامون

* مشخصات مأخذ شناختی این مقاله چنین است:

Basil Mitchell, "Tradition", from "A Companion to philosophy of religion" by Philip Quinn and Charles Taliaferro, published by Blackwell, 1997. pp.591-597.

** عضو هیئت علمی دانشگاه یزد

تفسیر آن از حجیت برخوردار باشد. شخص مؤمن، برای فهم ایمان خود، به این هیأت و سنت واسطه محتاج است. لذا طبیعی است که جامعه مسیحی، سنت را کاملاً مسلم بینگارند و آنرا در کنار عقل و کتاب مقدس، منبع حقیقت دینی تلقی نمایند.

با توجه به پیوند وثیق سنت با مرجعیت کلیسایی، شگفت‌آور نیست که سنت موجب بروز مشاجرات زیادی شده باشد. در بین جوامع مذهبی کاتولیک رومی، ارتدوکس و جوامع وابسته به کلیسای انگلستان، اصرار و تأکید بر پایداری آموزه‌های اعتقادی و سازمان کلیسایی، مشترک است، اما آنان در باب جایگاه حجیت سنت و تا اندازه‌ای مفاد و مضمون آن، اختلاف دارند. نهضت اصلاح دینی نمونه‌ای بود که مرجعیت کلیسای کاتولیک رومی را، که تا آن زمان مقبول بود، به‌طور گسترده و جامع مورد انکار قرار داد. اما خود، اختلاف‌نظرهای بیشتری را در باب اینکه آیا اکنون این مرجعیت در اختیار سازمان روحانی دیگری قرار می‌گیرد یا به کل جامعه مؤمنان یا به آگاهی فردی واگذار می‌شود، دامن زد. همچنین این مطلب مورد بحث بود که سنت تا چه اندازه می‌تواند منشأ بصیرت‌های جدید باشد. پروتستانها همگام با انگلیکانها، بر این مطلب پافشاری می‌کردند که سنت را باید از کتاب مقدس اقتباس کرد، در حالی که کلیسای کاتولیک رومی حاضر بود «سنت‌های نانوشته» ای را مجاز بشمارد که در صورت عدم ناسازگاری با کتاب مقدس و تأیید عام متکلمان، حجیت و اعتبارشان توسط جامعه مسیحی تصویب می‌شد.

۱۶۵

با پیشرفتهای تازه در عصر جدید، مباحثات پیرامون سنت از تأکید بیشتری برخوردار گشته است. مطالعه انتقادی کتاب مقدس، اتکای صرف بر متون مقدس را بیشتر از پیش مسأله‌انگیز نموده است. این امر فی حد ذاته، اهمیت و برجستگی بیشتری به سنت می‌بخشد، اما همین روشهای انتقادی، که نسبت به منابع مسیحی به کار گرفته شدند، جریانهای شکل‌دهنده به اعتقادات مسیحی را به چالش و تردید فراخواندند. برای مثال، مطرح کردن این سؤال ممکن بود که آیا مفاهیم فلسفی یونانی، که در تنظیم اعتقادنامه‌ها استعمال شده بودند، شایسته و درخور خدای عهد عتیق بودند یا نه؟ تجددگرایان میزان الزام‌آوری سنت مقبول گذشته را برای مسیحیان هم عصر آن سنت که به منابع علمی غیرموجود در قرون اولیه دسترسی داشتند، مورد سؤال قرار دادند. در واقع کتاب مقدس و سنت جهت فهم مناسب دین ضروری می‌نمودند ولی لازم بود توسط عقل و تجربه محک زده شوند.

فلاسفه تنها اخیراً مسائلی را در باب سنت مورد بحث قرار داده‌اند. فلاسفه جدید، اعم از عقلگرا و تجربه‌گرا، با انکار مرجعیت کلیسایی آغاز نموده و همراه با آن، مدعیات سنت را مبنی بر این‌که منبعی از معرفت است، به چالش فراخوانده است. حتی فلاسفه‌ای نظیر رنه دکارت^(۱) و جان لاک^(۲) که خود دین‌باور بودند، متقاعد شدند که باید همانند فیلسوفان تنها بر عقل و تجربه تکیه کنند. متفکران عصر روشنگری مایل بودند مرجعیت الهیاتی را با تاریک‌اندیشی جزم‌اندیشانه یکی بدانند و به تبعیت از دکارت در صدد بودند فلسفه خود را بر اساس مفاهیم واضح و متمایز بنا نهند. این مفاهیم، خواه پیشینی و خواه مشتق از تجربه یاپسینی، از بداهتی برخوردار بودند که توسل به سنت را بیهوده و باطل جلوه می‌داد. این، تنها مرجعیت کلیسایی نبود که مورد تردید و سؤال واقع شد؛ نهضت علمی پدید آمده در صدد بود تا خود را از مرجعیت ارسطو نیز رها سازد.

در این پیشرفته‌ها، لاک شخصیتی نمونه بود. وی در جستجوی آن بود تا وجود خداوند را با استدلال عقلی اثبات کند. وی به منظور نشان دادن این مطلب که خداوند خود را در گزاره‌های فراتر از عقل، و نه ناسازگار با آن، متجلی ساخته است، به دلیل نبوت و معجزه متوسل شد. این دلیل کاملاً به فرد نظر دارد و برای سنت و کلیسا - به عنوان منبع سنت - جایی باقی نمی‌گذارد. لاک از بین چهار منبع حقیقت دینی - عقل، کتاب مقدس، سنت و تجربه دینی - تنها دو منبع نخستین را می‌پذیرد، زیرا در تحقیری که نسبت به «اهل ذوق و وجد» دارد، تجربه دینی را همچون سنت منکر می‌گردد.

تأکید بر عقل، که در میان منتقدان و مدافعان دین در عصر روشنگری مشترک است، با مفهومی پر قوت که به شدت با هر نوع توسل به سنت سرستیز داشت، همراه شد. این مفهوم به «خود محوری» موسوم بود که بیان کلاسیک آن در فلسفه ایمانوئل کانت یافت می‌شد. طبق این مفهوم، فرد در مقابل اعتقاداتش مسؤول بود و تسلیم و سرسپاری به هر نوع مرجعیتی با تمامیت شخص به عنوان موجودی عقلانی ناسازگار می‌نمود. بنابراین، پیوستن آگاهانه شخص به یک سنت به منزله کناره‌گیری از شأن و موقعیت عامل عقلانی تلقی می‌شد. چنین مفهومی از خود محوری احتمالاً بیش از هر مفهوم دیگری، تجدد را معرفی می‌کند، به گونه‌ای که حتی زمانی که مدعیات عقل، تحت تأثیر نهضت رمانتیک، تعدیل یا وانهاده شد، تمایل به خودمحوری مجدداً تقویت گردید. قهرمان شاخص عصر

1. rene Descartes

2. john Locke

تجدد، آزاد، مستقل و تنهاست. از نظر وی پیوستن به یک سنتِ باقی مانده، دچار شدن به بدایمانی است.

دفاع نیومن از سنت

متفکری که بیشترین سعی را در دفاع از سنت در برابر این تأثیرات انجام داد هم فیلسوف و هم الهیدان بود. رویکرد جان هنری نیومن^(۱)، اولاً و بالذات فلسفی بود. هدف اصلی وی لاک بود و نیومن^۱ وی را به علت ناکامی در تشخیص نقش پیش فرضها در تفکراتمان، مورد انتقاد قرار داد (بنگرید: لاک ۱۹۵۹ [۱۹۶۰]). لاک، همانند تمامی متفکران عصر روشنگری، می‌پنداشت که اگر قرار است اعتقادات شخص عقلاً قابل دفاع باشند، لازم است این اعتقادات مبتنی بر قرائتی باشند که هم اکنون در دسترس شخص است و در موقع نیاز می‌توان آنها را تعیین کرد و ارائه داد. علاوه بر این، میزان اطمینان به این اعتقادات باید قطعاً متناسب با قوت و استحکام قرائن باشد. اگر از این منظر به یک سنت تاریخی بنگریم، سنت تاریخی در واقع می‌تواند وسیله حفظ قرینه‌ای باشد که ممکن بود از جهات دیگر از بین برود، ولی با این ترتیب، آن سنت تاریخی دیگر نمی‌تواند ادعای حجیت عقلانی داشته باشد.

۱۶۷

نیومن معتقد بود که این روایت، آشکارا با نحوه تفکر بالفعل انسانها ناسازگار است. همگی ما انسانها - و نه فقط دین‌باوران - از پیشفرضهایی متأثر هستیم، و به حق متأثریم، چرا که برگرفته از سنتی فکری و عملی‌اند که ما - چه تصدیق کنیم و چه نکنیم - بر اساس منابع آنها استنتاج می‌کنیم. در حقیقت اینگونه نیست که به قرینه و دلیل با گشاده‌نظری (سعه صدر) روی آوریم. «پیشفرضها» شامل موارد متعددی می‌شوند: که عبارتند از: نظریه‌ها یا نظامهای فکری‌ای که مسلم‌انگاشته می‌شوند، مفاهیم و دیدگاههایی که ملازم با آنها هستند و زبانی که این نظریه‌ها در قالب آن بیان می‌شوند. همچنین نیومن تأکید می‌ورزد هنگامی که اعتقادات جازم ما در باب موضوعات مهم در معرض خطر قرار دارند، استدلالاتی که مورد استفاده قرار می‌دهیم غیرمعتبر و انباشتی هستند، به طوری که امر ساده و قابل فهمی نیست که به سراغ قرینه و دلیلی که نیازمندیم برویم یا استنتاجاتی را که به کار می‌گیریم، بیان و ارزیابی نماییم.

احتجاجات نیومن، آنگونه که خواهیم دید، لوازمی فراتر از قلمرو الهیات را

1. John Henry Newman.

دربرداشتند، اما در الهیات و در رابطه با دلیل وی به نفع تغییر و تحول آموزه‌های دینی، از نقش سنت در مسیحیت کاتولیک در مقابل نقد فلسفی دفاع کردند، ولی نزاع بین تجددگرایان و سنت‌گرایان را فیصله نبخشیدند.

بنا به تفسیر نیومن از سنت، تجددگرایان نباید بالکل با توسل به سنت مخالفت کنند؛ دل مشغولی آنان این بود که چگونه در پرتو تحقیقات جاری، سنت را به سوی مندرجات کتاب مقدس و منابع مسیحی سوق دهند. اگر قرار بود که کتاب مقدس مجموعه‌ای از نوشتجات مربوط به دوره‌ها و نسل‌های گوناگون تلقی گردد، نیاز به مساعدت در تفسیر آن به نحو رو به تزایدی آشکار می‌گشت. با این وجود، تفسیر سنتی خود کلیسا نیز هنگام مشخص شدن تأثیرات سیاسی و فلسفی بر آن، در معرض نقد قرار گرفت. سنت لازم بود، ولی کافی نبود. این سؤال بجا بود که آموزه‌های مسیحی، آنگونه که آباء کلیسا بیان کرده بودند، تا چه اندازه از کتاب مقدس اقتباس شده بودند و حجیت مستمر اعتقادنامه‌های تاریخی، که کلیسای اولیه اعلان کرده بود، در چه بود؟

با توجه به این امر، تجددگرایان آماده بودند نقش سنت را مورد ملاحظه قرار دهند. راه بر آنان گشاده بود تا بدون تضعیف کامل مبانی آموزه‌های مقبول و مسلم جامعه مسیحی، درصدد اصلاح و تعدیل آنها برآیند. حتی آنان می‌توانستند ادعا کنند که چنانچه سنت به طور شایسته فهم گردد، چنین کاری یعنی اصلاح و تعدیل سنت، خود سنتی است. سنت باید به عنوان راهنمای لازم فهم حقیقت مسیحی مورد توجه قرار گیرد، بدون آنکه اعتقاد به آن - در شکل به جامانده‌اش - برای مؤمن و معتقد معاصر امری کاملاً الزامی محسوب گردد.

به همین نحو، استدلال نیومن این امر را برای مرجعیت کلیسایی ممکن ساخت تا بدون تحمل این اتهام که چیزی صرفاً نامربوط و بی‌مصرف است، از نقش و منزلت پذیرفته شده‌اش در مقابل انتقادات عصر روشنگری دفاع کند.

شدیدترین شکل تمسک به سنت، که در مخالفت عمدی و آگاهانه نسبت به تجددگرایان بسط یافت، در تصمیمات شورای اول واتیکان به سال ۱۸۷۰ یافت می‌شد. در واقع همانگونه که کلیسا همواره اظهار می‌داشت، یگانه منبع سنت معتبر، مرجعیت کلیسای کاتولیک روم بود، اما اکنون قرار بود که در سمت پاپی تمرکز یابد، به طوری که پاپ پیوس نهم^(۱) می‌توانست تصریح کند که «من سنت هستم». این نتیجه منطقی از این

1. pius IX (1846-1878).

مقدمه که خداوند وحی خاص خودش را به نوع بشر هدیه داده است، استنتاج می‌شد. اگر قرار بود این نتیجه عملی شود، لازم بود که این وحی به وسیله هیأتی که مجاز بود قوانین و احکام کتاب مقدس را معین کند و تحت هدایت روح القدس - که بنا به وعده مسیح، کلیسا را به هر حقیقتی رهنمون می‌گردید - آن را به گونه صحیح تفسیر نماید، از نسلی به نسل دیگر انتقال یابد. علاوه بر این، چنین هیأتی برای اطمینان از اینکه قابل اعتماد است، باید معصوم تلقی گردد.

این تلقی افراطی از سنت، هر چند منطقاً سازوار می‌نمود، ولی در پاسخگویی به انتقاداتی که مبتنی بر پژوهشهای تاریخی و ادبی بودند، مشکل داشت و لذا متفکران سنت دینی - اعم از کاتولیک و پروتستان - تصمیم گرفتند سنت را به طور کم و بیش اساسی، اصلاح - و نه انکار - نمایند. این متفکران، با آگاهی از بسط تحقیقات تاریخی و تنوع تأثیرات آن بر تغییر و تحول آموزه‌های دینی، احتجاج می‌کردند که در واقع اشتباهاتی رخ داده و سنت از ابتدا کمتر از سنتی که اکنون به نظر می‌رسد، بوده است. برای مثال اجازه داده شده بود تصورات یونانی از کمال غیر زمانی یا موجود کامل بی‌زمان، تصویر کتاب مقدس را از خدای فعال در تاریخ، تحریف کند. وظیفه الهیدان معاصر، بازسازی اعتقادات اعصار گذشته نبود، بلکه تفسیر اعتقاد مسیحی به گونه‌ای بود که پیام مسیحیت را به بهترین وجه، در پرتو سنت کامل کلیسا و هر گونه معرفت مربوط - که اکنون در دسترس بود و مسیحیان اولیه فاقد آن بودند - منعکس نماید. این وظیفه تفسیری، امری بود که می‌توانست به نحو موفقیت‌آمیزی در کلیسا و تحت هدایت روح القدس دنبال گردد، اما در برابر خطا تضمینی نداشت. عقل، کتاب مقدس و تجربه هر سه در نشان دادن و معرفی سنت، نقشی را ایفا می‌کردند.

روشن است که نزاع مستمر بین طرفداران آزاداندیش‌تر و محافظه‌کارتر سنت تاحد زیادی بستگی به این دارد که یافته‌های پژوهش انتقادی در باب کتاب مقدس و تاریخ کلیسا واقعاً چه چیزی باشد. آیا اتفاق نظر کافی راجع به ضروریات اعتقادی، بین خود متفکران مسیحی - در هر دوره خاص - و بین این متفکران و اتباع آنها وجود دارد تا این ادعا را که سنت سازوار واحدی داشته و دارد که می‌توان از آن تقریر امروزی و قابل دفاعی عرضه کرد، توجیه نماید؟ یا باید نسبت به پذیرش کثرتی غیر قابل تحویل به وحدت، خرسند بود؟ این مطلب فی نفسه مسأله‌ای فلسفی نیست، اما آنگونه که خواهیم دید مشاجرات فلسفی را اقتضا کرده است.

مسائل فلسفی پیرامون سنت

مفهوم سنت در اندیشه غربی اساساً با اعتقاد و عمل مسیحی پیوند خورده است و تنها در همین اواخر بود که فلاسفه اعتراف کردند سنت در نظامهای فکری غیردینی نیز همچون نظامهای فکری دینی نقش دارد، اعترافی که جدایی الهیات از جریان اصلی فلسفه غرب را تقلیل داده است.

در ابتدا، شایان توجه است که نقد نیومن بر لاک و نهضت روشنگری، به تنهایی برای توجیه نقش سنت در دین و حیانی کفایت نمی‌کند. نیومن در ردّ این دیدگاه که احکام باید تنها بر اساس قرائن موجود شکل بگیرند و اطمینان به این احکام، قطعاً باید متناسب با قرائن باشد، موفق است، اما این امر تنها به این کار می‌آید که نشان دهد حتی یک متفکر گوشه‌گیر نیز تا حدودی به یک سنت پایدار وابسته است، ولی لزومی ندارد که آن سنت، تغییرناپذیر باشد - البته مشروط بر اینکه تغییرش بیش از حد سریع نباشد. تی. اس. الیوت^(۱) در مقاله‌ای در باب «سنت و استعداد فردی»^(۲)، (بنگرید: الیوت ۱۹۳۲)، تأکید می‌ورزد که نویسنده دارای نبوغ، سنتی را که بدان وابسته است، تغییر شکل می‌دهد و چه بسا به احتمال قریب به یقین آنرا از بیخ و بن تغییر دهد.

اعتقاد جازم نیومن مبنی بر این که سنت مسیحیت کاتولیک از اساس حق است و چنانچه به طور مناسب تفسیر گردد، اکنون نیز همان حقیقتی را که در ابتدا عرضه می‌کرده است، به دست می‌دهد، نمی‌تواند تنها متکی و مبتنی بر این تشخیص وی باشد که هر نظام اعتقادی به سنتی وابسته است. این اعتقاد، افزون بر تشخیص فوق، نیازمند روایت توجیه‌پذیری از هویت سنتی است که بر حسب آن، بتوان گفت امانت دینی اولیه در طی زمان معنایش را حفظ کرده است. برخی از الهیدانان افراطی، به حکم ادله فلسفی، امکان چنین امری را منکر می‌گردند. از نظر آنان، پروژه تقریر دوباره آموزه‌های سنتی مسیحیت، در قالب اصطلاحات امروزی امری دست نیافتنی است، البته نه از آن جهت که - یا نه تنها از آن جهت که - ادله واقعی، نابسند یا غیر قابل اعتماد هستند، بلکه از آن جهت که چنین کاری منطقاً خطاست، چرا که چنین اقدامی امری را مفروض می‌انگارد که صحیح نیست، یعنی این فرض که متفکر قرن بیستم می‌تواند قوالب فکری عصر پیشین را فهم و تصدیق کند. چنانچه این دیدگاه پذیرفته گردد، تنها راه حفظ هویت مسیحی، تکیه بر حجیت مستمر نهاد کلیسا است، که گفته می‌شود همان ارتباطی را که

۱۷۰

1. T. S. Eliot.

2. "Tradition" and individual talent.

در گذشته با خدا داشته، اکنون نیز داراست، هر چند به ناچار مفهوم سازی از آن ارتباط، کاملاً دگرگون گشته است.

مسأله دیگری که مطرح می شود این است که پذیرش سنت، چگونه می تواند با آرمان خودمحموری سازگار باشد. مادامی که پیوستن شخص به یک سنت، موقتی و گذرا باشد، می توان گفت که پژوهش آزاد مورد تهدید واقع نشده است. چه بسا لازم باشد که از منظری سنتی آغاز کنیم، ولی اندیشه متعاقب می تواند شخص را به اصلاح سنت و یا و نهادن آن به سود سنتی دیگر رهنمون گردد. اما این امر، در صورتی که متفکر ملتزم به اعتقادنامه ای باشد که یک بار و برای همیشه شکل گرفته است، غیر ممکن خواهد بود. بدون شک چنانچه این التزام به صورتی ضعیف - نظیر یک عهده داری ساده - تصور گردد، تا اعتقادات سنتی را به طور جدی مورد بحث قرار دهد و برای مشخص کردن این که آیا این اعتقادات، بصیرتهای ارزشمندی را فراهم می آورند یا نه، آنها را به دقت بیازماید و... در آن صورت، عقل خرسند نخواهد بود، اما اگر التزام از ته قلب و صمیمانه باشد، تنها به قیمت از دست رفتن بررسی آزاد و غیرجانبدارانه موضوع، که پیش شرط پژوهش عقلانی است، خواهد بود. پیوستن به یک سنت، به این معنا، تنگ نظر بودن تلقی می شود.

۱۷۱

یکی از شیوه های برخورد با این مسأله، به چالش فراخواندن این فرض بنیادین است که عقل قوه ای است که می تواند جدای از سنت قرار گیرد و آن را از منظری انتقادی، که اصولاً در دسترس همگان است، ارزیابی کند (بنگرید: مکینتایر، ۱۹۸۱، ص ۲۰۶-۲۰۷). در مقابل، چنانچه خود ملاکهای معناداری و معیارهای عقلانیت، تنها در خلال یک سنت قابل فهم باشند، حکم کردن در باب کل سنت، ممکن نخواهد بود. در این صورت، عمل ارادی، که شخص با آن به سنتی می پیوندد یا به آن تن در می دهد، نمونه ای است که خودمحموری را نشان می دهد، نه عقل. سؤال بعدی که مطرح می شود این است که چگونه ممکن است، اگر ممتنع نباشد، از بین سنتها گزینش عقلانی داشته باشیم. غالباً اینگونه گفته می شود که «هیچ وضعیت غیرجانبدارانه ای برای اتخاذ کردن وجود ندارد». عقل دیگر توان تعدیل سنت را ندارد، چرا که در آخرین مرحله خود به سنت متکی است (بنگرید: میکینتایر ۱۹۸۸ ص ۴-۳۹۳).

نکته ای که باقی می ماند ملاحظه این سؤال است که ارتباط سنتی بین کتاب مقدس، سنت، عقل و تجربه در الهیات مسیحی، تا چه اندازه می تواند به نحو سازواری بیان گردد. چه شروطی باید برآورده شوند تا هر یک از آنها را قادر سازد که در مواجهه با نقد

فلسفی، دین خود را ادا نمایند؟ این شروط عبارتند از:

اول، باید نشان داده شود که سنت، حقایق قابل اقتباس از کتاب مقدس یا حقایق سازگار با آن را حفظ کرده است. خود کتاب مقدس نیز باید از درجه کافی ای از سازگاری برخوردار باشد. ناسازگاری‌ها و تنوع تأکیدات نباید چنان زیاد باشد که چنین امری را ممتنع سازند. البته این مطلب قابل بررسی است که چه مقدار تنوع و گوناگونی، با وحدت لازم سازگار است.

دوم، این امر باید برای سنت امکان‌پذیر باشد که واقعاً نسبت به منابعش صادق و ثابت باقی بماند. این بدان معنا است که باید توان پاسخگویی به نوعی از نسبیت‌گرایی فلسفی را داشته باشد، نسبیت‌گرایی‌ای که هر ادعایی را برای اعتقاد ورزیدن به آنچه متفکران اعصار پیشین معتقد بوده‌اند، به چالش فرا می‌خواند.

سوم، هدف نو نگه داشتن سنت باید قابل تحقق باشد، یعنی سنت لازم است نسبت به انتقاد باز و در واکنش به آن مستعد اصلاح شدن باشد، بدون اینکه هویت ذاتی اش را از دست بدهد. اصولاً باید امکان انتخاب و تصمیم‌گیری از بین تفاسیر رقیب از سنت واحد وجود داشته باشد.

چهارم، انتقاد باید امکان‌پذیر باشد. عقل نباید تنها با رجوع به خود سنت قابل تعریف باشد.

و سرانجام، اینکه اساساً ارزیابی مدعیات سنت در مقابل سنتهای هم‌اورد و رقیب باید امکان داشته باشد - هر چند چنین کاری در عمل صعوبت دارد.

اینکه آیا این شروط عملاً بر آورده خواهند شد یا نه، موضوعی جنجال برانگیز در الهیات و فلسفه دین است. این ادعا که چنین امری عملی نیست، مشخصه گرایش افراطی در الهیات و وضعیتهای مشابهی در فلسفه علم و فلسفه تاریخ است و ادعای عملی بودن این شروط، از نزاعها و بحثهایی که مرتب بین الهیدانان محافظه‌کار و آزاداندیش رخ می‌دهد، معنا می‌یابد. الهیدانان محافظه‌کار که به سنت اهمیت می‌دهند - یعنی کسانی که بنیادگرایان متکی به کتاب مقدس محسوب نمی‌گردند - یقین را در حقیقت دینی جستجو می‌کنند و احتجاج می‌کنند که این امر تنها در صورتی که کلیسا، به عنوان منبع سنت، در برابر خطا تضمین گردد، می‌تواند از خطا ایمن بماند. سنت باید به واسطه نهادی همیشگی و مستمر - که موقعیتش به وسیله عقل تأیید می‌گردد - از خطا حفظ گردد، اما آموزه‌ها و احکام آن تنها در محدوده نسبتاً اندکی نسبت به انتقاد باز می‌ماند. الهیدانان آزاداندیش اظهار می‌دارند که سنت مسیحی همواره با نزاع و مشاجره

مواجهه بوده است و این، وضعیتی رشددهنده است و با قرار گرفتن در معرض خطا فهم بهتر و کاملتری را میسر می‌سازد. جامعه مسیحی نباید به دنبال یقین دست نیافتنی، بلکه باید در جستجوی ایمان مدلل باشد - از آن نوعی که مشخصه وضعیت انسانی است. هدایت و راهنمایی روح القدس خود، پیشفرض چنین ایمانی است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. جان هنری نیومن (۱۸۹۰-۱۸۰۱م)، کشیش اعظم و فیلسوف دین انگلیسی بود. وی عضو کالج اُریل آکسفورد و یکی از اعضای برجسته نهضت انگلیکی آکسفورد محسوب می‌شد و در سال ۱۸۴۵ به مذهب کاتولیک روم پیوست. اثر فلسفی مهم وی «اصول همزبانی» (Grammar of Assent) است که در سال ۱۸۷۰ انتشار یافت.
۲. توماس استرن الیوت (۱۹۶۵-۱۸۸۸م) شاعر و نقاد انگلیسی که در ایالات متحده متولد گشت.